



تیر باحجب جعفریان

عقل فهمید و فرمود، شرر ممنوع است!  
عاقبت می روم از جاده خاکی امشب!  
«نه» برای من و بر اهل نظر، ممنوع است!  
ماشینی آه کشیدیم و خدا هم فرمود!  
که بر این عاشق دیوانه، حذر، ممنوع است!

شهر چشمان تو زیباست، سفر می باید  
در قرنطینه ام، افسوس! سفر ممنوع است  
دل به دریا زده ام، دور زخم قانون را  
پاسبان گفت: که شرمنده. خطر ممنوع است!  
دل من گفت که یک جاده فرعی باشد!



عباس اوجی فرد

قدو بلات و نازم ناز داری  
مگه تو خونه در شیراز داری؟  
چو افراد مسلح بر سر راه  
تو مارا از رسیدن باز داری  
\*\*\*\*\*

تو مثل ترکه ناری، قشنگی  
چرا اسمم نمی آری؟ قشنگی  
خدا ما بین دلم راضی نمیشه  
که غیر از مو یکی داری قشنگی  
\*\*\*\*\*

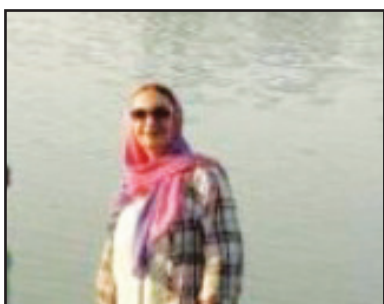
فردصدای شرشر بارون میایه  
که یارم داره از بیرون میایه  
بریزین گل به روی دست و پاهاش  
تن اش پر زخم و از میدون میایه  
\*\*\*\*\*

غروب تنگ غربت جار می زد  
زنی با تار مویش تار می زد  
به روی تخته سنگی سرد و خاموش  
دلم در سینه خود را دار می زد  
\*\*\*\*\*

به یارم گو به دیدارم بیایه  
به دیدار دل زارم بیایه  
دمیده از سرشکم گل فراوون  
بی گردش به گلزارم بیایه



**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی



دکتر اشرف حیدری

خنده های تلخ آن شب، غصه ها را کم نکرد  
کار این اشک مرا، هر روز و شب شبم نکرد  
بی تو دلتنگ غروب فصل پاییزی شدم  
زردی برگ خزان هم، این دلم بی غم نکرد

بغض دارم در گلو از، زخم خنجر خورده ام  
زخم هایم دیر درمان شد، کسی مَرهم نکرد  
ناله کردم تا سحرگه، از غم دلدادگی  
این دلم بیمار گشت و عشق در عالم نکرد

میوه ای چیدم برای آن شب تنهایی ام  
یک نفر حتی برایم، قهوه ای هم دم نکرد  
بس که درگیر تو بودم، تا سحر خوابم نبرد  
آن چه کردی با دل من، عالم و آدم نکرد  
حیف «اشرف» را فرو بردی به یک درد عظیم  
خاطرات توی قلبم مانده و، ماتم نکرد



اشرف السادات کمانی

همه خواهان کمی آب و نوازش هستند  
تشنه و بی کلک از چیست که سرکش هستند  
طفلی از نیستی آب تنش فلس انداخت  
همگی تشنه لب و چشمه جوشش هستند  
لب چشمه که رسد آهو، آرام شود  
آهوان از چه کنون تشنه ی نرمش هستند؟

دل سرود از تپش مردم عیلامستان  
که ز دل پاک، به دیده همه بارش هستند  
از زمین خیر ندیدند بجز گرد و غبار  
دست ها رو به هوا بارش خواهش هستند



عشرت بنی هاشمی

درمکتبت از غم جهان آزادم  
ز بیرویم عشق را تودادی یادم  
دنیای دلم پراز حضورت شده است  
شاگرد توام خدا، بمان استادم

موجیست که درما جزیانی دارد  
از شادی و از غمش نشانی دارد  
استاد پراز تجربه و زیرک ما  
دنیاست که هر دم امتحانی دارد

بیداری و پرکاری و درماجاری  
سر تاسر عمرمان ، به ما میباری  
هر روز که چشممان تو را می بیند  
ای زندگی قشنگ ، رازی داری

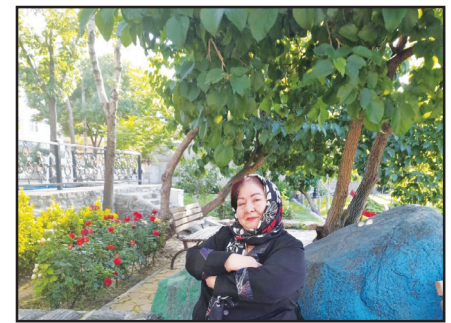
احوال تو را شنیده مشتاق توایم  
سحر نفس سپیده مشتاق توایم  
یک عالمه غصه است و ما چشم براه  
ای عشق بیا ، ندیده مشتاق توایم



روح انگیز خان احمدی

آن غروب برگ ریزانم کجاست  
خانه مهر عزیزانم کجاست  
شوق و ذوق خنده های کودکی  
آن عصای پایخیزانم کجاست  
\*\*\*\*\*

با نام جهان تو ، گسستند مرا  
باحیله و تر فند شکستند مرا  
در دام جهالت آلوده شدند  
با رشته ی جهل خویش، بستند مرا



منیژه رستم پور

نسیم که پنجره را آرام باز می کند  
پرده به خیال آمدنت می رقصد  
گلهای قالی دسته دسته به انتظار ایستاده اند  
تا جای قدم هایت را ببوسند،  
این انتظار را باور کن  
زنی،  
زیر هجوم افکارش  
تو را؛  
فریاد می کشد...  
\*\*\*\*\*

خواب دیدم در کوچه باغ های تابستان انگور  
می چیدی  
عاشقت از هر وقت  
مستانه مستانه در کوزه می ریختی  
تو را در خواب دیدم خوشبخت خوشبخت  
عاشقت از هر وقت



نسرین حسینی

قصه ی دفتر

فارغ از شعر و غزل تا به لبم جان نرسد  
دفتر قصه ی من بی تو به پایان نرسد  
زندگی در پس پرچین خیالت گم شد  
باورم گفته که از عشق تو تاوان نرسد  
دلگشا تا ارم گز نفسی وا نشود  
پای حافظ به خم کوچه ی عرفان نرسد  
من آواره مکان از غم عشقت چکنم  
لطف عالی به من بی سرو سامان نرسد

خانه ی خالی بی رونقم از خنده تهی ست  
نغمه ی ناز کبوتر لب ایوان نرسد  
گرچه سر تا کمر کوچه پر از آه من است  
کس به فریاد من سر به گریبان نرسد  
ای قلم بر تن فرسوده ی دفتر بنویس  
کس به بی تاب ی نسرین پریشان نرسد